

متن کامل سخنرانی در شب هانا آرنت (خانه هنرمندان دوم اسفند ۱۳۸۵)

یک سال بعد از انقلاب، من کتاب کوچکی به نام خشونت از نویسنده‌ای ناشناخته در ایران به نام هانا آرنت ترجمه کردم که در ۱۳۵۹ منتشر شد. با آنکه کتاب کوچک و خوشخوان بود و با وقایع جاری ایران در آن روزگار ارتباط ذاتی داشت، به جز در میان معدودی از روشنفکران چندان مورد استقبال قرار نگرفت. ولی من ناامید نشدم و بلافاصله کتابی مفصل‌تر به نام انقلاب از آرنت ترجمه کردم که در ۱۳۶۱ از چاپ درآمد که باز با وجود ارتباط مستقیم با آنچه در کشور ما می‌گذشت، کم فروش ماند. کار من در ترجمه این دو کتاب، نخستین کوشش برای آشنا کردن فارسی‌زبانان با هانا آرنت بود.

آرنت کتاب دیگری دارد به نام ریشه‌های توتالیتاریسم شامل سه بخش: توتالیتاریسم، امپریالیسم و یهودستیزی. یک بخش از این کتاب درباره توتالیتاریسم در ۱۳۶۳ به فارسی درآمد. مترجم شاید برای جلب نظر خوانندگان، عنوان عجیب «توتالیتاریسم: حکومت ارباب، کشتار، خفقان» را روی جلد آن گذاشت. اما ظاهراً این عنوان تکان‌دهنده هم در دل خوانندگان هموطن تأثیر شایان توجهی نداشت و آرنت همچنان نزد اکثر روشنفکران گمنام ماند.

وضع کمابیش به همین منوال بود تا اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل ۱۳۷۰ که مانند بسیاری چیزها در این سرزمین که ظاهراً معلوم نیست از کجا و چرا پدیدار می‌شوند، آرنت

ناگهان برخلاف گذشته طرف توجه واقع شد، و آن جویبار کوچکی که در ۱۳۵۹ با کتاب خشونت به راه افتاده بود پر آب‌تر و نیرومندتر شد و رفته رفته به صورت رودی بزرگ درآمد. امروز بر طبق کتابنامه‌ای که پژوهشگر جوان آقای مهدی نوری به خواهش من گردآوری کرده‌اند، ۱۶ ترجمه فارسی از آثار آرنت یا کتاب‌هایی درباره او، و بیش از ۵۰ مقاله فارسی در زمینه اندیشه و شخصیت او وجود دارد که شاید بهترین آنها به قلم دوست ارجمندم آقای خشایار دیهیمی است.

جالب نظر اینکه این توجه تدریجی به آرنت منحصرأ به ایران نبوده است. در اروپا و آمریکا هم علاقه به او از دهه ۱۹۵۰ پیوسته رو به فزونی داشته است تا بدانجا که امروز صاحب‌نظران او را یکی از برجسته‌ترین متفکران سیاسی قرن بیستم می‌دانند، و سیلی خروشان از شرح و تفسیر و تحلیل آثار او به راه افتاده است.

اما باید دید آرنت که بوده است که این چنین در شرق و غرب امروز به او اقبال می‌شود.

هانا آرنت در ۱۹۰۶ در شهر هانوفر در آلمان در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. در ۱۶ سالگی در دانشگاه برلین در زبان‌های یونانی و لاتین و الهیات مسیحی آغاز به تحصیل کرد. در ۱۹۲۴ در دانشگاه ماریبورگ شاگرد مارتین هایدگر در فلسفه شد. آرنت ۱۸ سال داشت و هایدگر ۳۵ سال، و در همان ایام رابطه‌ای عاشقانه میان استاد و شاگرد به وجود آمد که گرچه چندان به درازا نکشید و به دلیل بی‌خردی‌های هایدگر، آرنت به آن پایان داد، بعدها موضوع بحث‌های فراوان شد. سپس آرنت به هایدلبرگ رفت تا زیردست فیلسوف دیگر آلمانی کارل یاسپرس درس بخواند، و در آنجا رساله خود را درباره مفهوم عشق در آوگوستینوس قدیس به راهنمایی یاسپرس نوشت. پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها، آرنت در ۱۹۳۳ به مدت کوتاهی زندانی شد، ولی بعد به فرانسه گریخت و هفت سال بعد با پناهنده یهودی دیگری به نام هاینریش بلوشر ازدواج کرد. سال بعد، زن و شوهر که باز هدف تعقیب و آزار نژادپرستان قرار گرفته بودند به آمریکا گریختند و در نیویورک مقیم شدند. در آن شهر، آرنت مشغول نویسندگی و کارهای فرهنگی شد و نخستین کتاب مهم سیاسی خود، ریشه‌های توتالیتاریسم، را نوشت و در سال‌های بعد نیز در دانشگاه‌های مختلف آمریکا، از جمله در برکلی و شیکاگو و نیویورک، در سمت استادی به تدریس و پژوهش و نویسندگی ادامه داد. در ۱۹۶۱ آرنت از طرف مجله نیویورکر در محاکمه جنایتکار جنگی نازی، آدلف آیشمان، در اسرائیل حضور یافت و مطلبی نوشت به نام آیشمان در اورشلیم: گزارش درباره ابتدال شر که

سپس به صورت کتاب منتشر شد و بعد درباره آن بیشتر خواهیم گفت. آثار مهم آرنست همه محصول سال‌های اقامت او در آمریکاست. آخرین اثر او، حیات ذهن، قرار بود در سه جلد منتشر شود که آرنست فقط به نوشتن جلد‌های اول و دوم موفق شد و جلد سوم با مرگ او در ۱۹۷۶ هرگز به نگارش درنیامد. عنوان‌های این سه جلد از نظر بحث آینده‌ما حائز اهمیت‌اند: جلد اول «اندیشه»، جلد دوم «اراده» و جلد سوم (که نوشته نشد) «داوری».

آرنست را تقریباً همه متفکری سیاسی می‌شناسند، و البته شک نیست که کتاب‌هایی که او را به شهرت جهانی رساندند - ریشه‌های توتالیتاریسم، خشونت، انقلاب، تأملاتی درباره فلسفه سیاسی و دیگر آثار - اکثر دست‌کم به ظاهر با سیاست سروکار دارند. با این همه، برخلاف فیلسوفان سیاسی شناخته شده‌ای مانند ماکیاولی یا لاک یا منتسکیو یا مارکس یا جان رالز، او هرگز چیزی در بیان یک فلسفه سیاسی سیستماتیک ننوشت - یعنی، فلسفه‌ای حول اندیشه‌ای محوری که در آثار متعدد بسط و تفصیل پیدا کند. نوشته‌های او بحث‌هایی درباره موضوعات متنوعی است مثل توتالیتاریسم، انقلاب، آزادی، قوه تفکر، نیروی داوری، تاریخ اندیشه سیاسی و جز اینها. استدلال‌های او غالباً بر طول و تفصیل و شامل گریزهای فراوان به موضوعات جانبی و استناد به متفکران گوناگون مانند هایدگر و ارسطو و کانت و نیچه و یاسپرس و سارتر و فانون و حتی معاصران مطرح مثلاً در جنبش‌های دانشجویی است.

با این حال، خطاست که بپنداریم نوشته‌های آرنست مثنی آثار پراکنده درباره موضوعات مختلف است. دو اندیشه بنیادی مانند رشته‌ای محکم سراسر نوشته‌های او را به یکدیگر می‌پیوندند. یکی پرسش درباره ماهیت سیاست و حیات سیاسی بر مبنای روش پدیدارشناسی که بیشتر ملهم از هایدگر است؛ و دیگری این فکر اساسی که از یونانیان، بویژه ارسطو، به او به ارث رسیده که سیاست در بن و بنیاد براستی شاخه‌ای از اخلاق است، و سیاست جدا از اخلاق شایسته نام سیاست نیست.

یکی از شالوده‌های فلسفه آرنست فرقی است که او بین دو گونه زندگی می‌گذارد: زندگی وقف عمل (*vita activa*) و زندگی مصروف تفکر و ژرف‌اندیشی (*vita contemplativa*). بالاترین مظهر زندگی وقف عمل - گذشته از کار و مشقت روزانه برای تأمین معاش زنده ماندن - کنش اجتماعی است، یعنی فعالیتی که انسان‌ها از آن راه از جبر طبیعی حاکم بر زندگی روزانه تعالی بجویند، با دیگران وارد تعامل شوند، بنیادی نو بگذارند، و اثری ممتاز از خود در جهان ایجاد کنند. فقط این گونه فعالیت یا کنش



● دکتر عزت‌الله فولادوند در مراسم شب هانا آرنت (عکس از کیان امانی)



● از راست به چپ: داریوش شایگان - احسان نراقی - محمدی - دکتر جزایری - محمدعلی موحد - مصطفی ملکیان - محمد قائد و خشایار دیهیمی در شب هانا آرنت (عکس از سالی بیدار وطن)

بیانگر استعداد و توان آدمی برای آزاد زیستن و بالاتر رفتن از دغدغه‌های روزانه و به یادگار گذاشتن دستاوردهای مشخصاً انسانی است و شامل اموری می‌شود همچون بحث و استدلال و اقیانوس و ابتکار و قیام در راه هدف و آرمان و اعتراض به شر.

به عقیده آرنت، جایگاه آرمانی این نوع فعالیت، یا به اصطلاح او کنش، عرصه سیاست است. پیش شرط‌های ضروری کنش، یعنی تعامل آشکار مردم با یکدیگر و بحث درباره مصالح مشترک و رجوع به پیشینه‌های الهام‌بخش و امکان کسب نام بلند، همه در حیات سیاسی فراهم می‌آیند. اجتماع سیاسی، اجتماعی که همه در آن سخن بگویند و مسائل را به محک خرد جمعی بزنند، مردم را به میدان فرامی‌خواند تا دلیرانه دست به کارهای استثنایی بزنند و به زندگی بی سر و ته روزانه معنا ببخشند و حیات اجتماعی را به سطحی بالاتر ببرند. استعدادهای نهفته انسانی از این راه است که به شکوفایی می‌رسند و سخن مشهور ارسطو که انسان جانوری به طبع مدنی یا سیاسی است، به عقیده آرنت، باید به این معنا گرفته شود.

آرنت افسوس می‌خورد که این حلقه اتصال بین اخلاق و سیاست از بعد از یونانیان از هم گسیخت. فیلسوفان قرون وسطا اصولاً بحث از اخلاق را از دایره مباحث فلسفی حذف کردند و مدرنیته دایره مدار دلمشغولی مفرط به اقتصاد و نیازهای پایان‌ناپذیر معاش شد، اخلاق را به سطح رسوم و عادات فروکاست، هستی انسان را تابع جبرهای طبیعی کرد و وظیفه دولت را که می‌بایست تعالی بخشیدن به روح آدمیان باشد به اداره امور تقلیل داد. از این رو مردم در عصر مدرن فرصت معنا بخشیدن به زندگی را از دست داده‌اند، یا به زندگی‌های پوچ و بی‌معنا ادامه می‌دهند یا به پیروی از آنچه ادعا می‌شود جبر حاکم بر تاریخ است، به جست و جوی معنایی کاذب می‌روند. به اعتقاد آرنت، اینها همه راه را برای ظهور نوع خاصی از شر و شرارت در روزگار ما هموار کرده است که چون هیچ داوری و اندیشه‌ای در پس آن نیست، باید آن را ابتدال شر نام داد، چنانکه نمونه آن را در آدلف آیشمان مشاهده می‌کنیم.

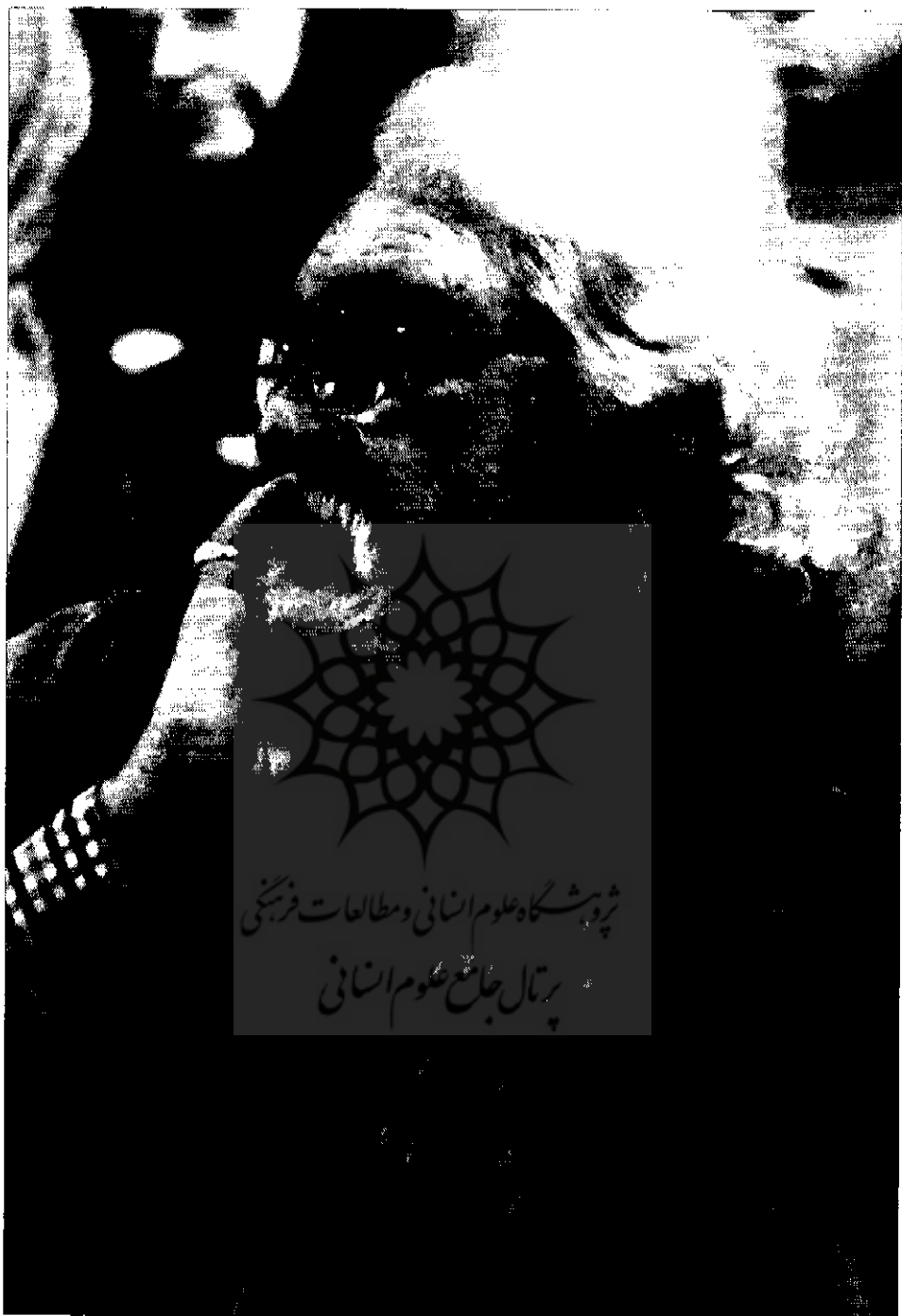
اما پیش از رسیدن به مسأله شر و قضیه آیشمان، باید همچنین به شق دیگر زندگی بنا به تشخیص آرنت، یعنی زندگی مصروف تأمل و بازاندیشی نظری بیندازیم که او تا اواخر عمر و آغاز به نگارش حیات ذهن فقط اجمالاً به آن پرداخته بود. به گفته آرنت، زندگی مصروف تأمل و تفکر عمدتاً دو شکل به خود می‌گیرد: اندیشیدن و دانستن که نمونه‌های آنها به ترتیب فلسفه و علم است. اندیشه در جستجوی معناست؛ دانش با واقعیات سروکار دارد. علم تحقیق می‌کند که «چه هست» و انگیزه آن عشق پرشور به

دانستن است؛ فلسفه می خواهد پی ببرد که «آنچه هست چه معنا دارد» و انگیزه آن عشقی همان قدر شورانگیز به فرزاندگی است. علم پژوهشی و تحلیلی است؛ فلسفه متأمل و ژرف اندیش است. علم نتایج استوار به دست می دهد، فلسفه محتاط و کارشگر است و یقینی را که دیشب رشته بود امروز پنبه می کند. علم محدود به دنیاست؛ فلسفه از دنیا تعالی می جوید و مظهر آزادی آدمی است.

زندگی مصروف تأمل و مراقبه، شامل اندیشه و داوری است. دلمشغولی به این دو مبحث حتی در نوشته های قبلی آرنست در دهه های ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ پیداست، ولی بحث سیستماتیک درباره آنها در آخرین مرحله حیات او آغاز می شود. متأسفانه آخرین جلد حیات ذهن که می بایست وقف قوه داوری در انسان باشد هرگز نوشته نشد، ولی در گفتارها یا تأملات آرنست در باب فلسفه سیاسی کانت که در ۱۹۸۲ منتشر شد، خطوط اصلی افکار او در این باب دیده می شود.

آرنست همواره نسبت به کانت ستایش عمیق داشت، و با گذشت سالها آن ستایش تبدیل به تأثیر ژرف شد. فرقی که او در نخستین جلد حیات ذهن بین اندیشیدن و دانستن می گذارد و قبلاً به آن اشاره کردیم، مطابق فرق فهم (Verstand) و عقل (Vernunft) در کانت است. چنانکه در مورد تفاوت علم و فلسفه گفتیم، قوه فهم یا فاهمه دانش تحقیقی به بار می آورد و در جست و جوی واقعیات قابل دانستن است. اما عقل، استدلال یا تفکر ما را فراسوی دانش و معلومات می برد و همواره پرسش هایی به میان می آورد که از نظر علمی پاسخ ندارند، ولی ما هم از مطرح کردن آنها چاره ای نداریم. در آرنست، اندیشیدن به معنای تلاش برای فهم معنای جهان و پرسش های بی وقفه درباره اموری است که در زندگی به آنها برمی خوریم. در این کوشش ها ما نه تنها جهان، بلکه خودمان را هم زیر سؤال می بریم. کسی که ماشین وار و بدون تأمل و تفکر پا به عرصه حیات سیاسی می گذارد، در واقع فهمی از آن ندارد و خیر و شر برای او بی معناست و ممکن است مانند آیشمان در نهایت بی فکری و ابتذال دست به جنایت و شرارت بزند.

معضل بزرگ این است که مفاهیم اخلاق سنتی در برابر عظمت فجایعی که انسان امروز با آنها روبروست رنگ باخته اند. ویرانی های شگرف محصول دو جنگ جهانی در قرن بیستم، تکنولوژی هایی که موجودیت جهان را تهدید می کنند، کشتار میلیون ها یهودی در اردوگاه های مرگ آلمان نازی و تصفیه های مخوف میلیونی استالین، به عقیده آرنست، معیارهای متعارف برای داوری های اخلاقی و سیاسی را بی اثر کرده اند. شاخص های سنتی خوب و بد متلاشی شده اند و چارچوب هایی که فهم امور و داوری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در باره آنها را امکان‌پذیر می‌ساختند از میان رفته‌اند. از درک مصیبت‌هایی که بر ما می‌رسند ناتوان مانده‌ایم، زیرا اساس مشترک درک و فهم که در چارچوب سنت از آن بهره می‌بردیم نابود شده است. سؤال بزرگ آرنت این است که بر چه مبنایی می‌توان درباره فجایع باور نکردنی و هولناکی داوری کرد که تجربه‌ها و فهم متعارف ما در برابر آنها گیج و مبهوت است؟ پاسخ بدیع او این است که اگر بناست در این شرایط بی سابقه قادر به داوری شویم باید مفاهیم مستقر و قواعد عادی اخلاقی را که در قالب رسم و عادت متحجر شده‌اند، کنار بگذاریم.

آنچه در آرنت شوری برای پژوهش عمیق در این مسأله برانگیخت، محاکمه آیشمان بود، و بنابراین، بی‌مناسبت نیست در اینجا شمه‌ای در معرفی این تبهکار بیان کنیم.

اتو آدلف آیشمان در ۱۹۰۲ در شهر زولینگن در آلمان به دنیا آمد و کودکی و نوجوانی را با خانواده‌اش در اتریش گذراند. در ۱۹۳۲ به تشویق یکی از دوستان خانوادگی به نام کالتن برونر به نیروی اس اس پیوست. کالتن برونر اتریشی ضدیهودی بود که نخست فرمانده اس اس در اتریش و سپس رئیس کل پلیس و سازمان مرکزی امنیت آلمان هیتلری شد و ریاست گشتاپو و اردوگاه‌های مرگ اروپا به او سپرده شد. آیشمان به سرعت در دستگاه امنیتی آلمان ترقی کرد و حتی در ۱۹۳۷ به حیفا در اسرائیل کنونی اعزام شد تا با نماینده یکی از تشکیلات صهیونیستی به نام هاگانا که بعدها به یکی از معروف‌ترین سازمان‌های تروریستی صهیونیسم بدل شد درباره امکان انتقال یهودیان اروپا به فلسطین مذاکره کند. تماس با جنبش صهیونیسم حتی تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه داشت و آیشمان به این مناسبت به مطالعه دین یهود پرداخت و تا حدی زبان عبری یاد گرفت. ولی فکر انتقال یهودیان به زودی کنار گذاشته شد و آیشمان که به دلیل خوش خدمتی به درجه سرهنگ دومی رسیده بود پس از شرکت در کنفرانس معروف وانزه که در آن «واپسین چاره» مسأله یهود (Endlösung)، یعنی قتل عام یهودیان، به تصویب رسید، رسماً به ریاست امور حمل و نقل یهودیان به اردوگاه‌های مرگ منصوب شد. فقط یک نمونه از عملیات آیشمان هنگامی بود که او در ۱۹۴۴ از ترس نزدیک شدن ارتش شوروی به مجارستان، چهارصد هزار یهودی مجار را به فوریت به اتاق‌های گاز فرستاد.

پس از جنگ، آیشمان با تغییر نام چندی در آلمان پنهان بود و سپس با جعل هویت با خانواده‌اش به آرژانتین گریخت و شغل‌های مختلفی پیشه کرد. کشف هویت و دستگیری او داستانی بسیار هیجان‌انگیز است که فعلاً مجال پرداختن به تفصیل آن



● دکتر محمد عینی موحد در مراسم شب هانا آرنت (عکس از سالی بیدار وطن)

نیست. همین قدر می‌گوییم که مأموران سازمان‌های امنیتی اسرائیل سرانجام در ۱۹۶۰ او را شناسایی و دستگیر کردند و مخفیانه به اسرائیل بردند. دولت آرژانتین به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت برد که اسرائیل با این عمل حق حاکمیت آن کشور را نقض کرده است. ولی بعد براساس توافق محرمانه میان دو دولت، اسرائیل در ۱۹۶۱ آیشمان را به اتهام پانزده فقره جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت به محاکمه کشید.

در دادگاه، آیشمان را در اتاقک شیشه‌ای ضد گلوله‌ای نشانده و دولت اسرائیل اجازه داد جریان دادرسی وسیعاً و آزادانه در سراسر جهان پخش شود. بینندگان مردی را با قیافه‌ای بسیار عادی می‌دیدند که هیچ شباهتی به تصورشان از «جانی بالفطره» نداشت. پس از ارائه ۱۵۰۰ مدرک و شهادت ۱۰۰ نفر از کسانی که از اردوگاه‌های مرگ جان به در برده بودند و بررسی تأییدیه‌های رسمی ۱۶ کشور مختلف و استماع دفاعیات متهم و وکلای او، دادگاه در پی هشت ماه دادرسی آیشمان را مجرم شناخت. آیشمان از دیوان عالی اسرائیل فرجام خواست. ولی دیوان نیز رأی دادگاه بدوی را تأیید کرد. عده‌ای از شخصیت‌های برجسته از جمله خود آیشمان از رئیس جمهور اسرائیل درخواست تخفیف مجازات کردند. رئیس جمهور، اسحاق بن زوی، با نقل این جمله از کتاب اول سموئیل در کتاب عهد عتیق یا تورات تقاضای آنان را رد کرد: «چنانکه شمشیر تو زنان را بی‌اولاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان بی‌اولاد خواهد شد.» به رغم حذف مجازات اعدام از قوانین کیفری اسرائیل، آیشمان عاقبت چند دقیقه پس از نیمه شب اول ژوئن ۱۹۶۲ در زندان به دار آویخته شد و تنها کسی بود که در آن کشور به این مجازات رسید. سپس جسد او را به آتش سوختند و خاکسترش را در آبهای بین‌المللی مدیترانه به باد سپردند تا اطمینان حاصل کنند که نژادپرستان در آینده برای او بقعه و بارگاه نخواهند ساخت. بگذریم از اینکه این فکر با کارنامه دولت اسرائیل از بدو تأسیس تاکنون سخت در تناقض است.

چنانکه گفتیم، هانا آرنه به عنوان گزارشگر مجله نیویورکر در آن دادگاه حضور داشت و متعاقباً در ۱۹۶۳ در همان سال نگارش کتاب انقلاب، گزارشی نوشت که بعد به صورت کتاب منتشر شد و اکنون محل بحث ماست.

در سراسر دادرسی، آیشمان نیز مانند عده‌ای از جنایتکاران جنگی در محاکمات ۴۶-۱۹۴۵ تورنبرگ مصرانه مدعی بود که فقط از دستور مافوق اطاعت کرده است و به منظور پیروی مطلق از پیشوای آلمان (هیتلر) و اصل رهبری و تبعیت از قانون، ندای وجدان را نادیده گرفته است و شخصاً با یهودیان دشمنی نداشته است. از این جالب‌تر

اینکه آیشمان در دادگاه می‌گفت به متابعت از «امر مطلق» کانت در اخلاق عمل کرده است. «امر مطلق» کانت می‌گوید «فقط مطابق قاعده‌ای عمل کن که بتوانی بخواهی آن قاعده به قانون کلی برای همگان تبدیل شود»؛ یا به عبارت دیگر، با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی دیگران با تو رفتار کنند. نکتهٔ باز هم جالب توجه اینکه در جریان دادرسی، دولت اسرائیل شش دکتر روانشناس را برای معاینهٔ روانی آیشمان اعزام کرده بود. هیچ یک از این دکترها کوچکترین نشانه‌ای از بیماری روانی یا دلیلی بر ناهنجاری شخصیت در او پیدا نکرده بود. حتی یکی از روانشناسان گزارش داده بود که برخورد عمومی آیشمان با دیگران، به ویژه با خویشان و دوستانش، «بسیار مطلوب» است و تنها امر غیرعادی در او این است که در عادات و گفتار حتی از افراد متوسط نرمال‌تر است. اینها همه را باید در برابر این واقعیت گذاشت که آیشمان در کنفرانس وانزه با شور و شوق نه تنها از «واپسین چاره» مسألهٔ یهود، یعنی قتل عام یهودیان، استقبال کرده بود و در برنامه ریزی برای عملی ساختن آن شرکت جسته بود، بلکه بسیار شادمان بود که می‌دید «افراد محترم» جامعه هم آن برنامه را تأیید می‌کنند.

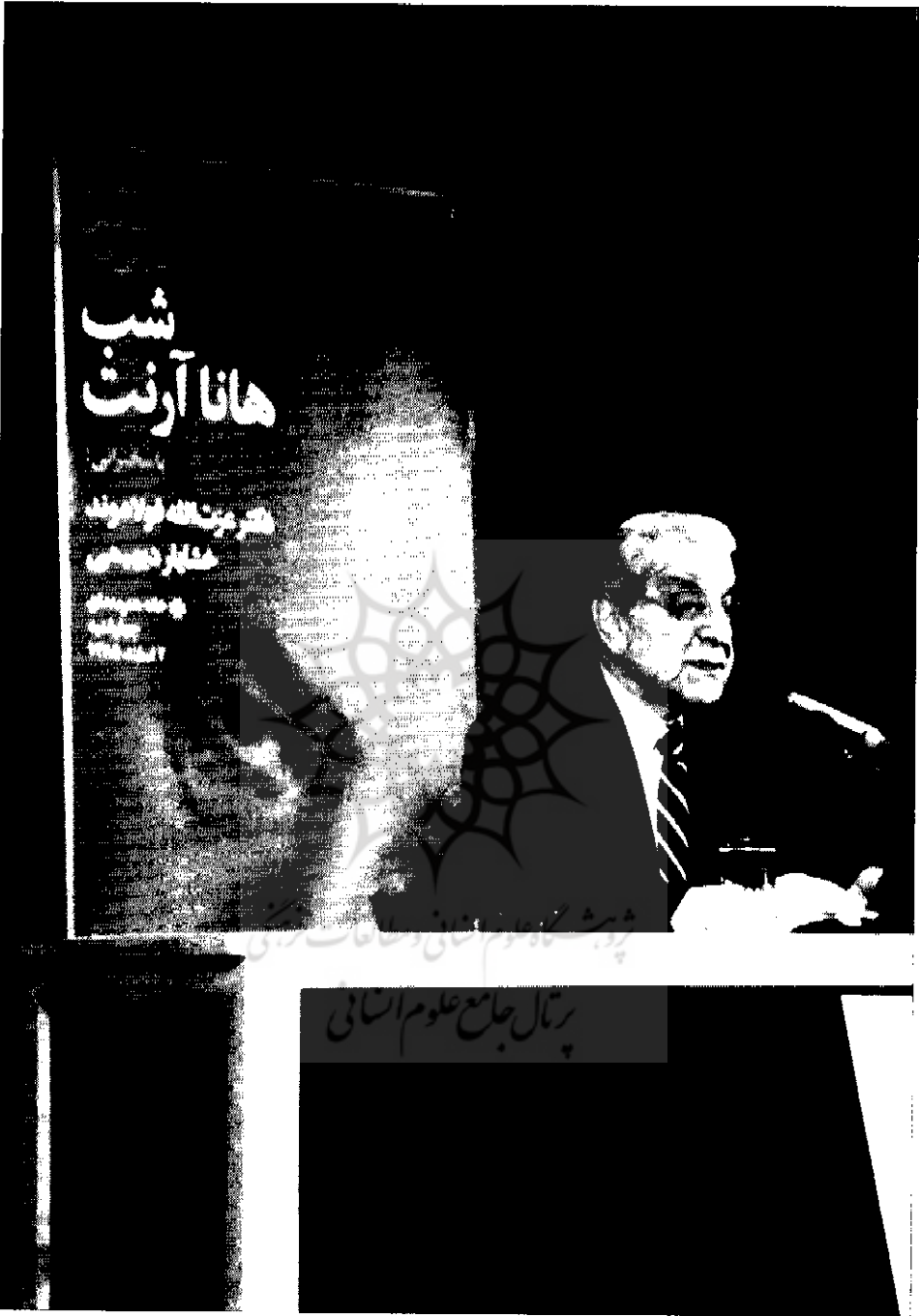
کتاب آرنت دربارهٔ محاکمهٔ آیشمان نقطهٔ عطفی در نگرش فلسفی اوست و محل تأکید را از کنش سیاسی به دو قوهٔ اندیشه و داوری انسان منتقل می‌کند. عنوان فرعی کتاب او که حتی بیش از خود آن شهرت جهانی یافت ابتذال شربود. آرنت این عبارت را در توصیف اعمال آیشمان در مقام یکی از اعضای رژیم نازی و معمار و مجری «واپسین چاره» هیتلر به کار می‌برد. آرنت می‌خواست بگوید که برخلاف تصور عمومی، جنایات میهوت‌کنندهٔ نازیها از خبیث نفس و لذت بردن از آدمکشی سرچشمه نگرفته است و علت مشارکت داوطلبانهٔ آیشمان در نسل‌کشی، ضعف یا عدم قوای اندیشه و داوری درست بوده است. آرنت کاملاً این ادعا را می‌پذیرفت که آیشمان شخصاً کینه‌ای به یهودیان نداشته است و بدون توجه به نتایج اعمال خود، صرفاً از دستور مافوق اطاعت می‌کرده است. آیشمان دارای نیروی فکری لازم برای سنجش ابعاد انسانی جنایات خود نبوده و کشتار یهودیان را نیز در ردیف دیگر وظایف اداری می‌دانسته است. آرنت بر این عقیده بود که آیشمان از نظر روانی و به علت فقدان قدرت تخیل، نمی‌توانسته مجسم کند که چه بلایی بر سر قربانیانش می‌آوردند و آنان چه رنجی می‌کشند. آنچه آیشمان را قادر به ارتکاب جنایاتش می‌کرد، نه وجود کینه به یهودیان، بلکه عدم نیروی تخیل بود، زیرا اگر از چنین نیرویی بهره می‌برد، می‌توانست در نزد خودش در عالم ذهن به ابعاد انسانی و اخلاقی آن تبهکاری‌ها واقعیت و ملموسیت بدهد. آیشمان عاجز از تفکر بود و

نمی‌توانست در درونش با خودش وارد بحث و گفت و گو شود.

یکی از زیباترین اندیشه‌های هانا آرنت مطلبی است که دربارهٔ این گونه حدیث نفس یا گفت و گوی درونی به قالب الفاظ درآورده است. می‌نویسد «من به ظاهر یکی بیش نیستم؛ اما واقعاً بیش از یکی هستم. من خویشتمی دارم و با این خویشتم مرتبم. این خویشتم هم و پندار پوچ نیست، زیرا با من سخن می‌گوید و صدایش را به گوش من می‌رساند. من با خودم سخن می‌گویم و به این معنا در من کس دیگری نیز هست و ما دو تاییم. من و خویشتم من ممکن است با هم سازگار یا ناسازگار باشیم. من اگر با دیگران هم عقیده نباشم می‌توانم به آنان پشت کنم و به راه خود بروم. اما نمی‌توانم به خویشتم پشت کنم. اگر بدی کنم، محکومم که با آن بدکار همبودی و همزیستی تحمل‌ناپذیر داشته باشم و هرگز نتوانم از جنگ او رها شوم.»

نتیجهٔ شگفت‌انگیزی که خانم آرنت از این بحث می‌گیرد این است که برخلاف تصور عامه، بزرگترین تهکاران، کسانی مانند ریچارد سوم و یا گو در نمایشنامه‌های شکسپیر یا بعضی از شخصیت‌های داستانی نیستند که بد می‌کنند و از بدکاری خود دچار عذاب می‌شوند، بلکه کسانی‌اند همچون آیشمان که هرگز زحمت آشنایی با آن خویشتم درونی را به خود نداده‌اند. آرنت می‌نویسد: فیلسوفان و پدیدآورندگان گرانقدر آثار بزرگ ادبی بدکار را فقط کسی می‌دانند که درمانده می‌شود و هیچ بارقه‌ای از امید در دلش نمی‌ماند و همین یأس و درماندگی به او نوعی بزرگی می‌بخشد. آرنت ادامه می‌دهد که من منکر وجود این گونه بدکاران نیستم ولی یقین دارم که بزرگترین شر و بدکاری از کسانی سر نمی‌زند که بناچار بارها باید با خودشان روبرو شوند و نمی‌توانند فراموش کنند. بزرگترین بدکاران کسانی‌اند که اساساً به یاد نمی‌آورند زیرا هرگز به آنچه کرده‌اند حتی فکر نمی‌کنند و اگر کسی شری را که مرتکب شده است به یاد نیاورد هیچ چیز جلودارش نیست.

و این درست یعنی آدلف آیشمان. آرنت استدلال می‌کند که جنایات عظیم آیشمان بیش از آنکه از شرارت و سبعیت برخاسته باشد از بی‌فکری محض مایه می‌گیرد. او نه از یهودی‌ها کینه به دل داشت، نه از آزار دیگران لذت می‌برد و نه شخصاً رذل و شریر بود. سیاه‌کاری او نه عمق اخلاقی داشت، نه از ژرفای روان برمی‌خاست و نه مجذوب‌کننده بود. آیشمان به نظر آرنت مردی خسته‌کننده و اخلاقاً سطحی و مبتذل بود. جنایاتش گرچه غیر عمد نبود، اما هیچ معنای عمیقی نزد خودش نداشت و تنها بخشی از شغل و وظایف خوین او بود و از بی‌فکری محض (به معنای دقیق کلمه) سرچشمه می‌گرفت.



● دکتر فولادفر، گفت: آنچه نسانی مثل ایشمان را به افرادی آدمکش و ویرانگر تبدیل می‌کند. همین عجز از تفکر است. به جای فکر در مغزشان مشتی عقابد تقلیدی و پیشداوری جا گرفته است و... (عکس از کیان امانی)

به نوشته آرنت، آنچه کسانی مثل آیشمان را به افرادی آدمکش و ویرانگر تبدیل می‌کند همین عجز از تفکر است. از نشانه‌های این گونه افراد، زبان و بیانشان است. به جای فکر در مغزشان مشتی عقاید تقلیدی و ایده‌نولوژی و پیشداوری جاگرفته است که هرگاه ذهن باز می‌کنند در قالب مشتی الفاظ و اصطلاحات و تعبیرات و ضرب‌المثل‌های کهنه و فرسوده و عاریتی بیان می‌شود. این عقاید قالبی مانع تفکر اصیل می‌شوند. بعکس، اندیشه حقیقی آن عقاید قالبی را بیرون می‌راند. منجیق فکر، برج و باروهای معیارهای مستقر و ارزش‌های جاافتاده و رسوم و عاداتی را که ما با اخلاق اشتباه می‌کنیم ویران می‌کند. جامعه چون بقای خود را در حفظ آن عادات و رسوم و آداب می‌بیند، شهروندان را تشویق به تفکر مستقل نمی‌کند. شهروند خوب کسی است که از مجموعه‌ای از رسوم و عادات که به نام اخلاق معرفی شده است پیروی کند. ولی همین شهروند خوب و سربراه وقتی آن مجموعه عوض شد و مجموعه‌ای جدید جای آن را گرفت، بی‌چون و چرا پیرو اخلاق جدید می‌شود. از قدیم به گوش شهروند خوبی مانند آیشمان فرمان خدا را خوانده بودند که «قتل مکن». اما همین شهروند خوب وقتی نظام اخلاقی عوض شد و شنید «قتل کن»، تغییر اخلاق داد، حال آنکه ناسازگاران با عقاید قالبی جامعه و دگراندیشان و کسانی که هم‌رنگ جماعت نمی‌شدند و عادت به چون و چرا داشتند از مشارکت در نظام اخلاقی نوظهوری که هینلر و نازیها تحمیل کرده بودند سر باز زدند. بنابراین، کسانی که آلت شر می‌شوند، هم‌رنگان با جماعت و افراد مبتذل‌اند. نه تنها آیشمان و همکاران او که مستقیماً در جنایات دست داشتند، بلکه همچنین مردمی که، به قول کانت، هرگز نخواستند از صغارت و عدم بلوغ فکری بیرون بیایند و «خوداندیش» شوند، مردمی که به همان آسانی که لباس عوض می‌کنند ارزش‌های اخلاقی خود را نیز عوض کردند و هم‌رنگ جماعت شدند و سکوت کردند و با رژیم هماهنگ شدند، همه باید در جایگاه متهمان بنشینند.

آنچه تا اینجا گفتیم در ضرورت اندیشیدن بود. اما زندگی مصروف مراقبه و تأمل، چنانکه متذکر شدیم، رکن مهم دیگری نیز، به عقیده آرنت، دارد و آن داوری است. در کتاب دیگری به نام مسئولیت و داوری آرنت به این موضوع می‌پردازد. کتاب شامل دو درسگفتاری است که او در دهه ۱۹۶۰ ایراد کرده بود، یکی «مسئولیت شخصی در رژیم‌های دیکتاتوری» و دیگری «برخی مسائل در فلسفه اخلاق». هدف آرنت در این کتاب روشن کردن بعضی مسائلی است که در پی انتشار آیشمان در اورشلیم پیش آمده بود. آرنت گفته بود که داوری، هم عملی صحیح و هم ضروری است. عده‌ای، به گفته او،



● فولادوند - شایگان - نراقی - فرزانه طاهری و افسانه جلیلزاده (عکس از سالی بیدار وطن)



● شب هانا آرنٹ - دکتر کوهی و همسرش سهیلا کوهی (عکس از سالی بیدار وطن)

دچار این پریشان اندیشی باور نکردنی بودند که در همه ما یک آیشمان وجود دارد و بنابراین جانب مجرم را می‌گرفتند. احساس می‌کردند و حتی به زبان می‌آوردند که مجرم حقیقی خود آرنست است که جرأت داوری درباره آیشمان را به خود داده است.

این مسأله طبعاً برمی‌گردد به موضوع مسئولیت جمعی که آرنست در نوشته‌های متعدد درباره آن سخن گفته است. آرنست در مورد ادعای مسئولیت جمعی (مانند ادعای یهودیان در مورد کل ملت آلمان) می‌نویسد که البته از جهت ترک فعل، یعنی کاری که شخص می‌بایست انجام دهد ولی انجام نداده است، مسئولیت وجود دارد. ولی از بابت کاری که شده و شخص اساساً در آن دست نداشته، نباید او احساس گناه کند. فریاد کسانی که می‌گویند ما همه گناهکاریم ممکن است به گوش خودشان از شرافت نفس حکایت کند، ولی تنها نتیجه‌اش لوث کردن مسئولیت و تبرئه کسانی است که واقعاً گناهکار بوده‌اند. آرنست این جمله را بارها تکرار کرده است که «جایی که همه گناهکارند، هیچ کس گناهکار نیست.» و، بنابراین، برخلاف حضرت عیسی که در انجیل فرمود «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود» (یعنی درباره دیگران داوری نکنید تا درباره شما داوری نشود)، آرنست مؤکداً می‌گوید «داوری کنید هم درباره دیگران و هم درباره خودتان.»

آرنست قاطعانه به مسئولیت شخصی و اختیار انسان در زمینه اخلاق اعتقاد دارد. در عصر جوامع وسیع توده گیر، همه کس دچار این وسوسه می‌شود که بگوید من مهره‌ای در این دستگاه عظیم بیش نیستم، یا قربانی اوضاع و احوال زمانه بوده‌ام، و، بنابراین، بی‌تقصیرم. ولی آرنست می‌گوید هنگامی که روز داوری فرا می‌رسد، سؤال این نیست که دستگاه چگونه عمل می‌کرد، بلکه باید پرسید چرا متهم به خدمت این دستگاه درآمد؟ آیشمان با رضا و رغبت به رژیم هیتلری خدمت کرد، و آرنست مصر است که حتی در رژیم‌های توتالتر، شخص دارای انتخاب اخلاقی است، و حتی اگر از نظر سیاسی قدرت از او سلب شده باشد، راهی که انتخاب می‌کند پیامدهای سیاسی خواهد داشت.

آرنست به کشوری مانند دانمارک اشاره می‌کند که گرچه آلمان بر آن مسلط شده بود و اصرار داشت که «واپسین چاره» در آنجا نیز عملی شود، ولی مردمش برخلاف بسیاری از کشورهای زیر سلطه آلمان از این کار سر باز زدند، و وقتی حکومت هیتلری از آنان ناامید شد و خواست راساً آن برنامه را به اجرا درآورد مشاهده کرده که حتی مأموران خودش در نتیجه تماس با دانمارکی‌ها از انجام آن مأموریت طفره می‌روند.

شر بنیادی هنگامی پدید می‌آید که نتوانیم با خوبستن وارد گفت و گوی درونی

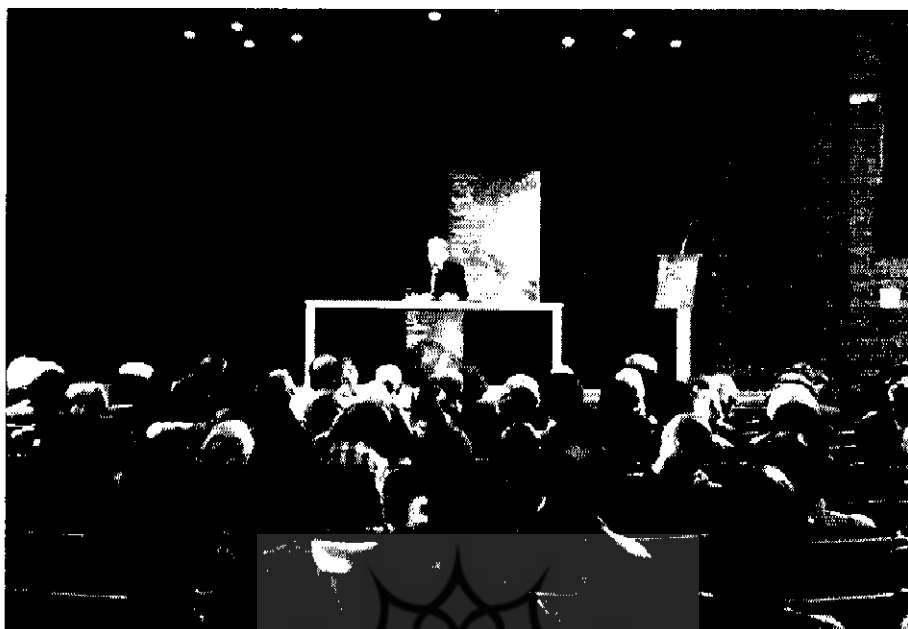
شویم. این گفت و گوی درونی است که نمی‌گذارد در مورد خود قائل به استثناء شویم و در وضعی قرار بگیریم که در چشم خودمان حقیر بنماییم. همین کافی است که، از نظر اخلاقی، خیر را از شر تمیز دهیم. از اینجاست که کانت وظیفه شخص را نسبت به خویش مقدم بر وظیفه او نسبت به دیگران می‌شمارد، زیرا آنچه باید همواره مطمح نظر باشد کرامت و عزت نفس خود ما در مقام انسان است. معیاری که باید، به عقیده آرت، به کار بریم پیش از محبت به دیگران، حفظ عزت نفس خود ماست. شرارت و بدکاری عزت نفس و کرامت ما را نزد خودمان نابود می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خواهش مجدد از مشترکین گرامی

از مشترکین گرامی که تاکنون به نامه دفتر مجله پاسخ نداده و وجه اشتراک خود را ارسال نفرموده‌اند، خواهش می‌شود که هر چه زودتر بدهی خود را پرداخت و مجله را پشتیبانی فرمایند.



● دکتر عزت‌الله فولادوند در سخنرانی شب هانا آرنت (عکس از سالی بیدار وطن)



● خانه هنرمندان ایران - تالار بهروز - شب هانا آرنت دوم اسفند ۱۳۸۵



● دکتر عزت‌الله فولادوند - دکتر داریوش شایگان و علی دهباشی در مراسم شب هانا آرنت



● دکتر محمدعلی موحد و دکتر مصطفی ملکیان در شب هانا آرنت

POLITICAL INVESTIGATIONS
HEGEL, MARX, ARENDT

ROBERT FINE

